

چرا سدسازی در ایران افت پایداری بوم‌ساختی را کاهش نداد؟

محمد درویش

■ از زمان ساخت نخستین سد مدرن ایران در گلپایگان، ۵۵سال می‌گذرد. روایت می‌کنند زمانی که محمدرضا شاه پهلوی برای افتتاح رسمی این سد به گنجایش ۲۸میلیون متر مکعب آب را داشت، نازاحت شده و به اطرافپاش با خشم می‌گوید: چرا برای افتتاح یک حوضچه کوچک، می‌خواستید وقت ما را تلف کنید؟! البته چند سال بعد مسئولان مربوطه در آن زمان کوشیدند تا ظرفیت نگهداری از آب این سد را به حدود دویزار افزایش دهند، اما حقیقت این است که چنین حجم‌هایی هرگز نتوانست معیارهای «ترین‌شناسانه» مَطاع ملوکانه را راضی کند و درنتیجه، رضایت آخرین پادشاه ایران هرگز برای بازدید از این سد جلب نشد. با این وجود، سد گلپایگان هنوز دارد کار می‌کند؛ آن هم در شرایطی که خیلی از سدهای ساخته‌شده پس از سد گلپایگان، عملاً از مدار تولید خراج یا با لکنت‌های جدی ویرور شده‌اند یا اصلاً هم‌چنان در رویای لمس آب بر بدنه سیمان‌لندودشان باقی مانده‌اند که از مشهورترین‌شان می‌توان به سد سیوند در استان فارس و سد جدید کریت در استان یزد اشاره کرد.

و این شاید شاید‌کلیه ورود به دورانی باشد که از آن با عنوان: «سدسازی؛ نماد اقتدار» یاد می‌شود. در حقیقت، محمدرضا شاید حق داشت تا آن‌گونه برآشوبد، چراکه همتای آمریکایی‌اش، فرانکلین روزولت، ۲۲ سال قبل از افتتاح سد گلپایگان روی بلندای رودخانه کلرادو حاضر شد تا در آیین رونمایی از سد ۲۲۱ متری هورور، با افتتاح جمله مشهور و تاریخی‌اش را بگوید؛ اینکه «مدم، دیدم و شیفته‌شدم»، آن‌ز پس بد که موج سدسازی در کشورهای شمال و جنوب به راه افتاد و کار به جایی رسید که ظرفیت حدود ۵۰هزار سد بزرگ ساخته‌شده در جهان، به ۱۰هزار کیلومتر مکعب، یعنی پنج برابر حجم آب همه رودخانه‌های موجود در همه قاره‌های جهان رسید؛ دستاوردی که نخستین و ملموس‌ترین عاقبتش در حوزه بوم‌شناختی، از دست رفتن نسل یک‌پنجم از انزیران‌ساکن در رودخانه‌های کره زمین بود و در حوزه اجتماعی، مهاجرت و نابودی آبادیوم بیش از ۸۰میلیون انسان. اما چرا چنین عاقبتی باید گریبان رگ‌های زمین را بگیرد؟ ما مجایِ راه را اشتباه رفتیم؟ کافی است نگاهی به فرجام تلخ رودخانه کلرادو در آمریکا یا بسیاری از رودخانه‌های جاری در آسیا، آفریقا، اروپا و آمریکای لاتین بیندازیم یا نظری به رودهای ایران انداخته و روزگار فاجعه‌بار قهرود در دشت مسیله، جاجرود در شمال شرق تهران، زاینده‌رود در اصفهان، سیوند در یخگان، اترک در اینچه‌برون، کارون در خوزستان یا ماجرای غم‌انگیز سد طرق در خراسان و البته سرنوشت عبرت‌آموز تقریباً تمامی رودخانه‌های منتهی به دریاچه ارومیه را دوباره مرور کنیم. چرا این‌گونه شد؟ به راستی ریشه این تفکر آزمندانۀ از کجا آمده است؟ آیا هیچ می‌دانید که در تاریخ جمله‌ای مشهور وجود دارد که صاحب‌روینستون چرچیل است؟ این نخست‌وزیر مقتدر بریتانیایی در یک‌صدو چهار سال پیش، یعنی در سال ۱۹۰۸ میلادی با افتخار گفته بود: یک روز، هر قطره از آبی که در دره تِلین می‌ریزد و جاری می‌شود، دوستانه و به تساوی میان مردم رودخانه تقسیم خواهد شد و خود نیل شکوهمندانه خواهد مرد و هرگز به دریا نخواهد رسید و این همان تخم لقی است که یکی از مؤثرترین و قدرتمندترین سیاستمداران یک قرن اخیر جهان آن را شکست و سبب بروز فاجعه‌ای بزرگ و غیرقابل جبران در جهان شد.

در مواجهه با این پیامد نامیوم و هراس‌آور، امروز بیش از ۳۵ سال است که نخیشان و علاقه‌مندان به حوزه محیط‌زیست و منابع طبیعی با بررسی نشان‌دهای فاجعه‌بار چنین تفکری، می‌کوشند تا اثرات آن را تا آنجا که امکان دارد، خنثی کرده یا به کمینه برسانند؛ با این وجود هم می‌شنویم و می‌خوانیم که در برخی مسائل داخلی ذلولف، سدسازی را به صورت مطلق در شمار اختفارات ملی قلمداد کرده و می‌کوشند تا حیات و تداوم رودخانه‌ها هرگز به پایابشان نرسد. همه حرف نگارنده این است که ما از زمان خود را در توسعه درست انتخاب نکرده و برمبنای یک نقشه راه روشن مبتنی بر اولاد امایش سرزمین، چندین‌مأموریت، کشاورزی، سکونتگاهی و خدماتی خود را طراحی نکرده‌ایم و گرنه که دلیلی داشت تا میلیاردها ریال از سرمایه ملی را برای ساخت و مطالعه حدود ۵۰۰ سد بزرگ مصرف داریم؟ به این جمله دقت کنید: «کشور چین با شش برابر وسعت ایران، دارای ۹هزار سد است و ایران نیز باید ۱۵هزار سد بسازد و متوجه‌باشد و این در حالی است که ایران تنها ۵۰۰ سد را احداث کرده است.» این جمله را چند سال پیش، یکی از معاونان وقت وزارت نیرو، بسر زبان آورد. درد این مملکت همین است؛ اینکه ما درد را درست نشناختیم و در نتیجه دارو برای درمان دردی مجازی تجویز می‌کنیم و نه واقعی و شوربختانه باید اعتراف کنیم که با وجود احترامی که برای دانش و تعهد و ایران‌دوستی اغلب متخصصان زحمتکش بخش مدیریت آب کشور قایل هستیم، نهضت مدیریت سازه‌ای و نماد مشهورش، سد فقط و فقط در هیبت همان داروی اشتباهی برای درمان دردی مجازی به کار رفت.

و درد این است که ما هنوز در گیر وپروسی به نام بزرگ‌ترین و بلندترین و طولانی‌ترین وترین وترین وترین مانده‌ایم و یادمان رفت که سد باستانی و هفت صدساله کریت به مراتب کارایی‌اش از همدار مدرنش بیشتر است. آری، درد این است که: «دروغ را به ناگزیر باور می‌داریم، آنگاه که با چشمان و نه از راه چشمان می‌نگریم.»

نگاه سبز

محیط‌زیست

در سال ۱۹۹۲ نخستین کنفرانس توسعه پایدار سازمان ملل تحت عنوان «اجلاس سران زمین» به منظور بررسی وضعیت محیط زیست و توسعه پایدار در شهر ریونوژانبرو در کشور برزیل برگزار شد. اجلاس زمین به انعقاد چندین موافقت‌نامه مهم از جمله دستور کار ۲۱ و تعهد ۱۷۸ کشور جهان برای رسیدگی به تأثیرات انسان بر محیط‌زیست در سطوح محلی، ملی و جهانی منجر شد. انعقاد تفاهم‌نامه‌های دیگری از جمله برای کنترل تغییرات آب‌وهوایی، مقابله با بیابان‌زایی و حفظ تنوع زیستی از دیگر دستاوردهای این اجلاس بود. در دومین کنفرانس که در سال ۲۰۰۲ در ژوهانسبورگ برگزار شد بار دیگر کشورهای جهان بر تعهدات دستور کار ۲۱ تأکید کردند اما اکنون ۲۰ سال بعد از برگزاری اجلاس ریو و دهها اجلاس جهانی دیگر، تمدن بشری به یک فروپاشی اکولوژیکی نزدیک شده است به طوری که یک سوم مردم روی زمین در فقر به سر می‌برند و پیش‌بینی می‌شود تا ۴۰ سال آینده دو میلیارد نفر دیگر هم به جمع فقرای جهان افزوده شوند.

جهان اکنون با چالش بزرگی مواجه است اینکه با وجود این جمعیت در حال رشد و شهرهایی که روز به روز گسترش می‌یابند و با وجود فروپاشی سیستم‌های طبیعی، خطور می‌توان جهان را از این پس به سمت رفاه پایدار سوق داد مساله مهمی است که قرار است سران کشورهای جهان را در سومین اجلاس زمین دور هم جمع کند. در کنفرانس سوم توسعه پایدار تحت عنوان ریو ۲۰۰۰ که یک ماه دیگر در ریو برگزار می‌شود قرار است روی اقتصاد سبز، ریشه‌کن کردن فقر و دستیابی به یک چارچوب سازمانی برای توسعه پایدار و حفظ اکوسیستم‌ها تمرکز شود. اجلاس سوم قرار است برای تجدید تعهدات سیاسی کشورهای برای توسعه پایدار و چگونگی برخورد با چالش‌های نوظهور نیز تلاش کند.

متأسفانه با وجود همه تعهدات قبلی، جهان در ۲۰ سال گذشته از نظر اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی خارج از حد تصور ما تغییر کرده است. این تغییرات به حدی است که کمتر پژوهشگری پیش‌بینی چنین تغییرات و تحولات را کرده بود. برخی از این تغییرات در محیط‌زیست ما صورت گرفته مثلاً تغییرات آب و هوایی که اثرات مخربی بر سیاره ما گذاشته است. نابودی تنوع زیستی و انقراض گونه‌ها، فرسایش شدید خاک و کیفیت رو به وخامت اقیانوس‌ها و منابع انزیران تنها بخشی از این تغییرات شگرف در سیاره خاکی است. البته بدیهی است پیش‌رفت‌هایی هم در طی دو دهه گذشته داشتیم. منابع شیمیایی و آلایندہ‌های به‌اث سوراخ شدن لایه ازن می‌شد تا حدی کنترل شده و سرمایه‌گذاری برای تولید انرژی از منابع تجدیدپذیر در سال ۲۰۱۰ به بیش از ۲۰۰ هزار میلیون دلار رسید که می‌تواند نقطه عطفی برای کاهش مصرف سوخت‌های فسیلی باشد اما در بسیاری از موارد همه اهداف زیست‌محیطی نه تنها برآورده نشده که وضعیت را تا حد بحران هم کشانده است. در دو دهه گذشته جمعیت انزوی DDT حدود ۲۶ درصد افزایش یافته به طوری‌که تا پایان سال ۲۰۱۱، جمعیت زمین به هفت‌میلیارد نفر رسیده است. اگرچه نرخ رشد جمعیت از ۱/۶۵ درصد در سال ۱۹۹۲ تا ۱/۲ درصد در سال ۲۰۱۰ کاهش یافته اما باز هم این رشد جمعیت در مدت کمتر از دو دهه بسیار زیاد است. یک اشکال دیگر در توزیع جمعیت این است که جمعیت شهرنشین رو به فزونی است به طوری‌که در

محیط‌زیست

نگاه سبز

محیط‌زیست



۲۴۰۰ میلیون نفر در سال ۱۹۹۲ در ۴۵ درصدافزایش به ۳۴۰۰ میلیون نفر در سال ۲۰۰۹ افزایش یافته است و از همه مهم‌تر اینکه جمعیت کلانشهرهای دنیا در این مدت کوتاه تا ۱۱۰ درصد افزایش یافته است. این نرخ رشد جمعیت چالش‌های اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی جدیدی را هم به وجود آورده است که قابل چشم‌پوشی نیست. اگرچه سهم جمعیت شهری در محله‌های فقیرنشین کشورهای در حال توسعه به دلیل بهبود وضعیت مسکن و فاضلاب در ۲۰ سال گذشته، از ۴۶ درصد به ۲۳ درصد کاهش یافته اما ۱۷۱ میلیون نفر هم‌افزایش یافته که در نتیجه تعداد آنها در سال ۲۰۱۰ به ۸۲۷ میلیون نفر رسیده است.

موسسه دیدهبان جهان نیز در گزارش دیگری تأکید می‌کند که در عین حال، وضعیت اقتصادی جهان نیز با وجود تمامی رکودهایی که به پیش رو داشته در مقایسه با دو دهه قبل از آن ارتقا یافته که این امر رشد انرژی‌اکسیدکربن را به ارمغان می‌آورد. بر اساس این گزارش مصرف سوخت‌های فسیلی نیز در کمتر از ۲۰ سال گذشته تقریباً ۴۰ درصدافزایش یافته که این امر منجر به انتشار ۲۸ درصدی گازهای گلخانه‌ای تا سال ۲۰۰۹ شده است. این گزارش می‌افزاید: در سال ۲۰۰۹ نیز بیش از ۷۰ درصد از تولید گازهای گلخانه‌ای جهان ناشی از سوخت‌های فسیلی برای تولید برق، حمل و نقل وو... بود. اگرچه انتشار جهانی دی‌اکسیدکربن

«سارگيه» چهار صد هزار پوندى

کوشان مهران

را به تدریج کنار زد و دیگر دربارها نفعی در حمایت از نسل و اشیان‌های زادآوری پرندگان تیزپرواز شکاری را در خود نمی‌دیدند؛ از اواسط قرن نوزدهم قرقاول طوق سپید چینی به میزان زیادی به اروپا و ایالات متحده آمریکاانتقال یافت و به‌ویژه در بریتانیا به دلیل دورگ شدن خلوص نژادی از بین رفت و این در حالی بود که به دلیل فرار گونه‌هایی چون قرقاول طلایی از مجموعه‌های خصوصی میزان بی‌ضابطه دورگ شدن بسیار بالا رفت و به دلیل پرورش گونه‌های مورد پسند شکارچیان بریتانیا در اوایل قرن بیستم و به‌کارگیری ماشین‌های کشاورزی جدید بسیاری از پرچین‌های چندم‌ساله کهن که کنام بسیاری از جانوران بود از بین رفت و سموم شیمیایی جابز نابود کردن همه‌های پرندگان شکاری با جذب بر بدن آنها باعث ایجاد مشکل در زادآوری مانند اثر سوء DDT بود. پیوسته تخم و جزو برداشت غیرقانونی تخم به‌وسیله مجموعه‌داران است. با این شرایط فشار لایي پرورش‌دهندگان و مالکان شکار گله‌های قرقاول به خوبی آشکار می‌شود که طرح هزینه بر نابودی علنی سارگيه را مطرح کرده‌اند که عملاً یک گونه بومی باید به خاطر منافع اقتصادی از میان برداشته شود. کارشناسان حیات وحش پایگانی گوشه‌ای از این کشتار را نشان می‌دهد.

به‌تدریج از دهه ۱۹۶۰ و با نگارش کتاب‌هایی چون بهار خاموش و هویداشدن آثار سوء سمومی چون DDT بر زنجیره غذایی و عقب رفتن دیدگاه دوران ملکه ویکتوریایی درباره پرندگان شکاری جمعیت پرندگان شکاری به‌تدریج به ثبات رسیده و آرام‌آرام گونه‌هایی چون طرآن و سارگيه برآتش خود را گسترش داده و با انجام پروژه‌های موفق معرفی مجدد، گونه‌های نابودشده اوسپری و عقاب دریایی دم‌سپید پس از سال‌ها در سواحل بریتانیا و در ستیغ صخره‌ها آشپان گذاشتند. آن‌گونه که شواهد تاریخی بیان می‌کند، برای نخستین بار رومیان قرقاول را از سرزمین کلشید در ساحل دریای سیاه (گرجستان کنونی) به اروپا انتقال داده و گویا در قرن دوازدهم میلادی این گونه شکاری به جزیره مه‌آلود بریتانیا انتقال یافت. در آن سال‌ها تاجپ‌زادگان با استفاده از پرندگان شکاری آموخته به صید قرقاول می‌پرداختند و قرق‌شکنان با دام آن را گرفتار می‌کردند از اوایل قرن هجدهم و پیشرفت فن سلاح آتشین، استفاده از تفنگ‌های شکاری و به‌ویژه ساچمه‌زنی، قوشابری



نگاه سبز

محیط‌زیست

محیط‌زیست

اگرچه بزرگ‌ترین کشور تولیدکننده گازکربنیک جهان در سال ۲۰۱۰ بود اما از نظر سهم سرانه انتشار به ازای هر نفر در پله ۶۱ جهان قرار دارد. در هند و بسیاری از کشورهای جهان سوم نیز سهم سرانه انتشار بسیار کمتر از میانگین جهانی است. اما در نقطه مقابل آمریکا که دومین کشور تولیدکننده گازکربنیک است، از نظر سهم سرانه در پله دهم جهان قرار دارد. این همه در حالی است که پائل بین دولتی تغییرات آب و هوا سال‌هاست که به کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای تأکید می‌کند. با توجه به گزارش موسسه ورنلواچ متأسفانه دولت‌ها تا حد زیادی در کاهش انتشار در سال‌های گذشته شکست خوردند. در حال حاضر سطح جهانی گازکربنیک در مقایسه با سال ۱۹۹۰ که به عنوان سال پایه و مبنا برای کنوانسیون سازمان ملل در مورد تغییرات آب و هوایی مشخص شده بود، حدود ۴۵ درصد بالاتر است. بسیاری از کشورهای ضمیمه ۱ کنوانسیون مثل ایالات متحده با وجودی‌که این کنوانسیون را امضا کردند اما پروتکل کیوتو را هرگز به تصویب کشورهایشان نرساندند و عملاً اهداف کاهش انتشار را تحقق نیخشیدند. از دسامبر سال ۲۰۱۱ هم کشورهایمانند کانادا، ژاپن و روسیه در آغاز دومین دوره پروتکل کیوتو تعهدات‌شان را برای کاهش انتشار زیر پا گذاشتند. این موضوع یکی از چالش‌های بزرگی است که جهان با آن روبه‌رو است و قرار است در اجلاس اتر در ریو برای این امر تصمیم‌گیری کند. قابل توجه اینکه بر اساس تحقیقات صورت‌گرفته توسط دانشمندان ژاپنی و بریتانیایی، ۱۰ سال از گرم‌ترین سال‌های جهان از سال ۱۹۹۸ به بعد رخ داده است در نتیجه این امر تقریباً تمامی یخچال‌های طبیعی در سراسر جهان در حال عقب‌نشینی هستند و دمای هوا در بسیاری از مناطق تا سه درجه افزایش یافته است. در حال حاضر آمارها نشان می‌دهد که یخچال‌های قطب شمال از هشت میلیون کیلومتر مربع به حدود پنج میلیون کیلومتر مربع در فاصله بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۱۰ کاهش یافته است. گرم شدن زمین با افزایش اسیدبته آب دریاها و اقیانوس‌ها و بالا رفتن دمای آب دریاها و نیز نابودی بسیاری از گونه‌ها همراه بوده است.

از سوی دیگر کشورهای توسعه‌یافته در کشورهای جنوب پیوسته در حال تخریب هستند در همین حال جنگل‌زدایی نیز یکی دیگر از عمده‌ترین دلایل زوال تنوع زیستی است. در فاصله بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ در حدود ۳/۴ درصد از جنگل‌های جهان معادل ۱/۴ میلیون کیلومتر مربع – یعنی سطحی برابر کشور مکزیک – از وسعت جنگل‌های جهان کاسته شده است. جنگل‌زدایی همچنان با سرعتی هر چه تهاجم‌تر در برخی کشورهای جهان ادامه دارد. از سوی دیگر بر اساس گزارش «شاخص سیاره‌زنده» تنها از سال ۱۹۹۲، تنوع زیستی در سطح ۱۲ درصد و در مناطق استوایی تا ۳۰ درصد کاهش یافته است. آمارها نشان می‌دهد که در فاصله بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۸ میلادی به طور متوسط در هر سال ۵۲ گونه به حلقه انقراض نزدیک‌تر شدند.

به راستی چه باید کرد؟ یا با وجود تمامی موافقت‌نامه‌های امضا شده بین دولت‌ها، اکنون جهان در چنین سراسیمه‌یی قرار گرفته است. آیا یوو+۲ می‌تواند دولت‌ها را ملزم به اجرای تعهدات خود کند؟ این موضوع مهمی است که تا یک ماه دیگر به بحث گذاشته می‌شود و شاید این آخرین فرصت برای نجات زیست‌بوم زمین از خطر نابودی باشد.

محیط‌زیست

هیبریدهایی ایجاد می‌شود و این جزو نمونه‌های دورگ سگ–گرگ ایجادشده به‌وسیله مردم است که پس از مدتی رها شده و به دلیل عدم آشنایی با فنون شکار بیشتر در نزدیکی جوامع انسانی و دیوهای زایلها پر سه می‌زنند. شنیده می‌شود عده‌ای برای کاهش جمعیت گرگ شروع به پخش طعمه‌های سمی در منطقه حفاظت‌شده بیجار کرده‌اند. شاید بسیاری از خوانندگان گرامی آن فیلم مستند اسپانیایی انسان و طبیعت را به یاد دارند که پس از مسموم شدن یک روباه به دلیل خوردن طعمه سمی، عقاب طلایی و کلاغ سیاهی نیز به دلیل تغذیه از لاشه روباه جان سپردند. هیچ بعید نیست در کنار گرگ، دیگر گونه‌های گوشتخوار منطقه بیجار با خوردن طعمه مسموم با مرگ روبه‌رو شوند و این همچون زنجیره‌ای به نتیجه‌ای هولناک بدل شود. در یک زیست‌بوم با شرایط عادی همواره تعداد گوشتخواران بزرگ که در رأس هرم غذایی قرار دارند، بسیار کمتر از طعمه‌ها هستند و هیچ‌گاه جمعیت آنها آن‌گونه زیاد نمی‌شود که نسل گیاهخواران را به‌خطرآه افکنند و در کنار تلفات شدید به هنگام تولد تا سال اول که در مقایسه با گیاهخواران از درصد بالارتی برخوردار است، حس رقابت همواره باعث بیرون راندن افراد جدید از گله می‌شود. در مورد منطقه بیجار باید پژوهشی در این زیستگاه انجام گیرد که چه تعداد سگ ولگرد یا سگ–گرگ دورگ در منطقه و جوشایی آن وجود داشته و رژیم غذایی و رفتار آنها چگونه است و هر چند از دست رفتن جان یک انسان بسیار دردناک است و هیچ‌گاه این ضایعه برای آن خانواده نادفاذ فراموش نمی‌شود ولی با درنظر نامتن نمونه‌های چون قزوین و دهات بهار همان به دلیل حمله نمونه‌های دورگ به انسان و دام به هیچ‌روی نباید به شکارچیان سرخود اجازه تله‌گذاری، پخش طعمه مسموم و تیراندازی در منطقه را داد و به عنوان آخرین راهکار موجود باید محیط‌بانان در سازمان خود دست به کاهش جمعیت سگ‌های ولگرد و نمونه‌های دورگ و در آخر گرگ خود را گسترش داد و با انجام پروژه‌های موفق معرفی مجدد، گونه‌های نابودشده اوسپری و عقاب دریایی دم‌سپید پس از سال‌ها در سواحل بریتانیا و در ستیغ صخره‌ها آشپان گذاشتند. آن‌گونه که شواهد تاریخی بیان می‌کند، برای نخستین بار رومیان قرقاول را از سرزمین کلشید در ساحل دریای سیاه (گرجستان کنونی) به اروپا انتقال داده و گویا در قرن دوازدهم میلادی این گونه شکاری به جزیره مه‌آلود بریتانیا انتقال یافت. در آن سال‌ها تاجپ‌زادگان با استفاده از پرندگان شکاری آموخته به صید قرقاول می‌پرداختند و قرق‌شکنان با دام آن را گرفتار می‌کردند از اوایل قرن هجدهم و پیشرفت فن سلاح آتشین، استفاده از تفنگ‌های شکاری و به‌ویژه ساچمه‌زنی، قوشابری

به‌یوست؛ به احتمالی واژه سارگيه بر گرفته از سار کوبه است و شاید به دلیل حمله ناگهانی این پرند به گله‌های سار و شیوه یورش که کوبیده شدن به سارا ها را تداعی می‌کند این نام برگرفته شده‌است.

سرنوشت میانکاله به دست چه کسی رقم می‌خورد؟

پوپک سلیمی

■ جنبش‌های نوین اجتماعی پدیده‌هایی هستند که بعد از دوران اعتراضات مدنی ناشی از انقلاب صنعتی در غرب شکل گرفتند و دلیل تمایز قایل شدن مابین جنبش‌های نوین با اعتراضات مدنی قبل، هدف متفاوت این دو نوع جنبش است. در دوره انقلاب صنعتی و پس از آن، هدف بیشتر اعتراضات مدنی، دستاوردهای اقتصادی بود در حالی‌که برای جنبش‌های نوین، اهداف اجتماعی دیگری مانند حق شهروندی، بیمه کارگران، دسترسی ایمن و برابر کودکان به دارو و تحصیل و در کل تحولاتی در جهت برابری طبقات اجتماعی و سلامت و امنیت هر چه بیشتر افراد یک منطقه جغرافیایی یا سیاسی، مثل یک کشور مطرح است. طبیعتاً با افزایش جمعیت و پیشرفت تکنولوژی، مدیریت منابع محدود کره زمین بسیار پیچیده‌تر شده و یکی از بارزترین نتایج نبود مدیریت کارآمد و یکپارچه، آسیب‌های آشکاری است که به منابع طبیعی وارد می‌شود، به‌طوری‌که نگرانی‌های مردم را دربراه محیط زیست اطرافشان دامن زده است. در ایران هم مانند سایر نقاط دنیا هوشیاری نهادهای مردمی سالیان سال است که برانگیخته شده و گروه‌های برخاسته از بطن جامعه و عمدتاً محلی، در جهت نگهداری منابع طبیعی این سرزمین غنی تلاش می‌کنند. در این میان سازمان‌های مردم‌نهاد، با توان محدود انسانی و مالی، هرگاه که در گوشه‌ای از این خاک پهناور سعی در اطلاع‌رسانی وسیع‌تر و جذب آرای عموم مردم دارند تا به پشتیبانی افکار عمومی، نقطه نظر خود در مورد موضوع خاصی را متفق کنند از چنانچه در غالب موارد پیش آمده، مانع تخریب گسترده بشوند. از سوی دیگر، یکی از وجوه اشتراک کشورهای در حال توسعه، اختیاراتی مطلقه منابع طبیعی کشور توسط دولت است.

ایران هم از این قاعده مستثنا نیست و چهار سازمان دولتی ۱- وزارت جهاد کشاورزی ۲-وزارت نفت ۳-وزارت نیرو و ۴- سازمان حفاظت محیط زیست، مسوولیت مدیریت و برنامه‌ریزی منابع طبیعی ایران را بر عهده دارند. بنابراین اعتراض به تصمیم‌گیری‌های درباره منابع طبیعی به نوعی ناظرمانی مدنی محسوب شده و صورت تقابل مردم و دولت را به خود می‌گیرد. متأسفانه در برهه کنونی شرایط خاصی، شکستایی مسوولان و شستوایی ایشان به اعتراضات سمن‌های محیط‌زیستی را هم تحت‌الشعاع قرار داده و در این میان خطر تخریب‌های جبران‌ناپذیر به منابعی وجود دارد که لطمت آن محدود به جغرافیایی سیاسی کشور مانیست و ابعاد بسیار گسترده جهانی دارد.

حال، چاره برای آنان که ندغدغه درمذرب آب و خاک این کشور را دارند چیست؟ به چه طریقی می‌توان فریاد دادخواهی جاندارانی را که قادر به دفاع از خود نیستند، در مقابل هجوم ماشین‌های عظیم ساخت‌بشر نیندند، ماشین‌هایی که به نابودی آنها و محیط زندگی‌شان قد علم کرده‌اند، به گوش تصمیم‌گیرندگان رساند؟ چگونه باید در شرایط اقتصادی فعلی، مسوولان را راضی به صرف بودجه و بررسی چندبهاره و بازبینی دقیق نتایج یک طرحی که به وسعت پالایشگاه میانکاله گرا می‌آیا می‌توان مسمن‌ها را به چشم‌پوشی و شکستایی خوند تا باز هم طعم تلخ نابودی یک میراث طبیعی دیگر را بچشند؟ بهنظر می‌آید که چارهای جز این تقابل نیست؛ که صد البته تقابل آرا از ویژگی‌های بلوغ خرد جمعی کشوری با پشتوانه فرهنگی به غنای ایران است اما چگونه می‌توان از بحران دوری جست و در عین حال آب به آسیاب دشمن نریخت؟ یکی از الگوهای عملی، میراث ماندگار مهاتما گاندی برای شربت است. به عقیده بیل درتوین، بصیرت گاندی در تشخیص زود هنگام این واقعیت بود که نظام «خلافی» نوینی در قرن بیستم در حال ظهور است. «خلافی» که مبتنی بر «یکدلی» و «همفکری» است. پساده‌وری نمک گاندی در سال ۱۹۳۰ می‌گمان، نمود آشکار پیروزی این استراتژی کاربردی او بود. هدف مشخص او، حذف مالیات نمک بود که دولت انگلیس برای مردم هند مقرر کرده بود. گاندی اعلام کرد: «انسان به نمک احتیاج دارد، همانطور که به آب و هوا نیاز دارد. این نمک از اقیانوس هند آمده و به عقیده هر هندی باید حق داشتن آن را داشته باشد.» گاندی این تفکر را به رهبران سلول رزنان می‌بردند اعلام کرد: «خیلی خوشحالم که کمی می‌خوایم.» در نتیجه این اتفاق، دنیا نمابر قدرت انگلیس را شناختند. در عین حال پایین‌ترین فشار هند از احساس «زیر دست بودن» رهائی یافتند. نه اینکه به «الادستی» رسیده بودند، اما «خلاق برتر» از آن ایشان شده بود.

بارگویی این تاکتیک گاندی و شباهت‌ها و همچنین غنای فرهنگی دو کشور کهن ایران و هند، یادآور این توان بالقوه آحاد دلسوز مردم است برای بهبود محیط پیرامون‌شان و می‌تواند تبدیل به تشریک مساعی مابین قانونگذاران و تلاشگران اجتماعی شود. باشد که سرنوشت میانکاله و میانکاله‌ها با عدالت و برابری، که همانا دخالت دادن تلاشگران مدنی در روند تصمیم‌گیری‌های چهار سازمان مسوول محیط زیست و منابع طبیعی ایران است، تعیین شود که حق زیست، مانند حق نمک و مانند حق آب و هوا از حقوقی است که آفریدگار به تساوی و عدالت به مخلوقات خود هدیه داده است.